

چگونه با حافظ انس بگیریم؟

با معرفی مهمترین منابع حافظ پژوهی

از ابتدا خواهشمندم ساده‌گویی بنده را ببخشید. اصلاً ساده‌گویی لزوماً به معنی گفتن حرفهای سطحی نیست و برعکس هم دشوارگویی به معنای بیان رازهای پیچیده‌تر و گشودن آن رازها نیست. و من هر چه سن و سال بیشتری پیدا کرده‌ام، به اهمیت سادگی و ساده‌گویی یا ساده‌نویسی بیشتر پی برده‌ام. برای اینکه دشوارترین اندیشه‌های علمی و فلسفی را اگر کسی خوب هضم و جذب کرده باشد، می‌تواند ساده بگوید.

این بحث ما دربارهٔ این است که چطور با حافظ انس بگیریم و چه منابعی برای حافظ‌پژوهی مهمتر و مفیدتر است. این انس و بیشتر شناختن حافظ و منابع و متونی که در این قرن‌ها به‌ویژه قرن حاضر، به‌ویژه نیم‌قرن حاضر، تدوین شده بی‌شک ارزش یک بحث مستقل را دارد. معرفی و اشاره‌های بنده به این آثار عمدتاً یا همه ارزشیابانه است. برای اینکه صرفاً اسم بردن، شاید کفایت نکند. گفتنی است که در یک سخنرانی بنده یک اشتباه حرفه‌ای کردم و آن این بود که آمدم آنچه کتاب که راجع به حافظ بود، همه را برشمردم، و یک کتابشناسی تفصیلی نفس‌گیری عرضه کردم که آنقدر زیاد بود که از «زیادی درختان جنگل را نمی‌شد دید». و چشم، چشم را نمی‌دید. عبرتی که من از آن سخنرانی گرفتم، باعث شد که این دفعه اولاً منابع اصلی را بگویم و منابع برجسته دیگر را لابه‌لای مباحث مطرح کنم و شرح کشفی دربارهٔ هر کدام هم ندهم. یعنی واقعاً آثاری را که حال چه در تصحیح دیوان حافظ، چه در شرح

شعر حافظ، چه در لغت‌نامه حافظ در هر زمینه تعداد عدیده‌ای هست. پس آنهایی را مطرح نمی‌کنم که می‌توان با آنها سروکار نداشت. درواقع گزینشی منابع را معرفی می‌کنم؛ و هر منبعی که معرفی می‌شود به‌نوعی ارزش دارد. یک کلیدی هست به جهان و حکمت، ذهن یا زبان معجزه‌نمای حافظ. خوب به جهان حافظ راه پیدا کردن هیچ اسرارآمیز نیست. ما برای اینکه با شعر حافظ انس بگیریم، علی‌الاصول باید با شعر انس داشته باشیم. این‌طور تصور نکنید که کسی اصلاً همه‌اش داشته دوره‌های عالی دانشگاهی طی می‌کرده و از جهان شعر بی‌خبر بوده بعد یک روزی می‌گوید من باید حافظ را بشناسم و بخواهد یک شبه ره صد ساله برود. برای هر شخصی چنین کاری بسیار دشوار است. برای اینکه درست مثل آدمی است که بنیه جسمی‌اش ضعیف است، ولی می‌خواهد ورزشکار بشود. یا حتی قهرمان. داشتن بنیه عمومی و یا فرهنگ عمومی، پیش از پرداختن به حافظ یک ضرورت است. این به توضیح واضح‌تر شباهت دارد. یعنی شما باید اول به شیوه آهسته و پیوسته با شعر انس داشته باشید. با شعر انس داشتن هم دو گونه هست. یکی سروکار داشتن با دیوانهای شعر، با دفترهای شعر. یکی هم با آثاری که درباره شعر است، منابعی که حالا اسمش نقد ادبی یا نقد شعر گفته می‌شود. اصلاً تعریف شعر اولاً متعدد است، ثانیاً هنوز بنده به یک تعریف جامع و مانعی از شعر برنخورده‌ام که اینجا عرضه بکنم؛ و درواقع ما وقتی مفهوم و مصداق شعر را بشناسیم، تعریف ما کمتر ضرورت پیدا می‌کند. ما هم اگر یک فیلم خوب می‌بینیم از تعریف سینما شناسها آن‌را هم می‌توانیم بشناسیم. یا اینکه به قول قدیس اوگوستین که می‌گوید: من وقتی که فکر نمی‌کنم زمان چیست (آری این زمان از امهات مسائل و مشکلات فلسفه است یا حتی فیزیک) آیا زمان ذهنی یا عینی است یا ماهیتش چه هست. می‌گوید وقتی فکر نمی‌کنم می‌دانم که زمان چیست. غوطه می‌زنم [مثل ماهی در آب] در درون زمان. اما تا می‌آیم فکر کنم هزار مشکل پیدا می‌شود. حالا ما هم به مشکلات تعریف شعر

نمی‌پردازیم اما من یک تعریف شخصی دارم که چون شخصی هست و با بقیه فرق دارد عرض می‌کنم. به جای اینکه بگوییم «کلام مخیل موزون مقفی» و نظیر اینها، من معتقدم که شعر یک بیان، یعنی بیان یک نگاه متفاوت است. یک نگاه متفاوت و ظریف و البته زیبایی‌شناسانه. برای اینکه نگاه متفاوت ممکن است که به ظرافت و زیبایی نینجامد و بر آن هستم، بدون تعصب نسبت به شعر که شعر مادر هنرهای دیگر هم هست. شاهد صادقش اینکه ما سینمای شاعرانه داریم. خود سینمای درخشان مادر دهه ۹۰ میلادی و از ۴ دهه پیش تا امروز به‌ویژه دهه اخیر یک سینمای ظریف و شاعرانه‌ای بوده حالا باشو غریبه کوچک بوده. یا عرض شود که بچه‌های آسمان باشد یا زندان زنان، به عنوان مثال از سینمایی که روح شاعرانه بر آن حکومت می‌کند. شعر هم که با موسیقی فوق‌العاده نزدیک است. موسیقی در واقع یک شعر بدون لفظ است. موسیقی در ساختار شعر هم به صورت وزن یا عروض دخالت مستقیم دارد. همینطور که عرض کردم داشتن فرهنگ عمومی برای انس با شعر لازم است، اما کافی نیست. کسی ممکن است فوق‌العاده دانشمند باشد، اما شعر را حس نکند. من چه بسیار دوستانی دارم که دانش و معارف عمومی و فرهنگ پیشرفته‌ای دارند، ولی می‌دانید چرا شعر را حس نمی‌کنند؟ برای اینکه با شعر مثل نثر برخورد می‌کنند. یعنی در آن اطلاعات و محتویات و گزاره‌های منطقی می‌جویند. از شعر مضمون یا حتی معنا را دیدن، درست نیست. تازه ببینید شعر که فقط معنا نیست. از معنا بالاتر هم داریم. یا فقط یک معنا نیست. هاله‌های معنایی دارد. طیف معنایی دارد. اینها همه را ما فروکاهش بکنیم و بگوییم که این فقط منطقاً چه می‌گوید. این شاید کاری باشد که انسان یعنی بچه‌ها در آغاز و ابتدای کار که با شعر مواجه می‌شوند همان معنی تحت‌اللفظی را از آن طلب می‌کنند. ولی شعر بلند، شعری است که دست‌کم هم معنیهای تحت‌اللفظی دارد؛ معنیهای ساده‌ای که می‌شود به نثر درآورد و هم معنیهایی دارد که شرح باید کرد. فقط به نثر نمی‌شود درآورد. تأویل باید کرد. هر کس

به طوری می فهمد. حالا اینکه سهم مخاطب چقدر است این به تجربه هنری و شعری او هم مربوط است و هم عناصر و عوامل دیگر. عرض کردم که کسی که بخواهد شناختن شعر فارسی را با خواندن حافظ شروع بکند، این دشواری به بار می آورد. برای اینکه منطق شعر را نمی شناسد یا کم می شناسد و هم - حسی با شاعر پیدا نکرده است، منظور این نیست که باید چیزی شروع می کند، خیر با خوب چیزی شروع می کند. کم و کسر از دیوان حافظ نیست. از خودش است که با دیوان حافظ شروع کرده. باید تجربه شعرخوانی داشته باشد. شعردانی از شعرخوانی پدید می آید. ما هیچ دلیل نداریم که بگوییم از شعر گذشته کلاسیک باید شروع کرد تا به شعر معاصر رسید. بسیاری از آموزشگران بر آن هستند که باید از شعر حال شروع کرد و به شعر گذشته رسید. جوهر شعر هم جهانی است. یعنی شعر اوکتاویوپاز با شعر خیام ما، شعر پیشرفته اندک پیچیده هر دو شان فرق اساسی در ماهیت ندارد. ولی در نگرش ممکن است تفاوت داشته باشد، اثرات واژگان یا در تصاویری که از محیطشان می گیرند فرق دارند. تازه، یکی کهن است و دیگری متجدد.

شعر عربی با شعر فارسی تفاوت دارد. ولی جوهر شعر فارسی با شعر عربی و هیچ زبانی با شعر دیگر فرق ندارد. تفاوتها یا اقلیمی یا فرهنگی است یا بیشتر به عوارض شعر مربوط است تا ذات و ماهیت شعر. از منظر دیگر به مسأله نگاه می کنیم. برای اینکه ببینیم که انس با شعر چقدر برای ورود به جهان شور و شعر جهانی حافظ لازم است، دو تارباعی هست از خیام که همه آنرا از حفظ می دانید. پس بهتر است که همان مصراع اول را بخوانم:

جامی است که عقل آفرین می زندش

به قول دوست هنرمندم جناب آقای سایه، دیگر اینها او جهای شعر جهانی است.

جامی است که عقل آفرین می زندش

صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف

می سازد و باز بر زمین می زندش

اگر کسی تجربه شعری نداشته باشد «این جام لطیف» را به معنی کوزه و جام شراب و پیاله و اینها می گیرد؛ طبعاً کوزه گر هم کسی هست که کوزه می سازد و اصلاً شعر از دست می رود. هیچ نمی داند که این حسرت بر هستی زودگذر انسانی است. یا:

ای کاش که جای آرمیدن بودی

یا این ره دور را رسیدن بودی

کاش از پی صد هزار سال از دل خاک

چون سبزه امید بر دمیدن بودی

کسی که تجربه شعری ندارد می چسبد به ظاهر الفاظ. مثل کسی که شناگر نیست که به کناره استخر می چسبد. کسی هم که تجربه شعری ندارد، به نرده الفاظ می چسبد که مبادا غرق در معنی شود. فکر می کند که مسئله «دمیدن سبزه» است. حالا چرا صد هزار سال دیگر؟ نه. کمی که شما با شعر انس داشته باشید حالا یا با شعر خیام یا هر شعری، شعر جدید و قدیم هم عرض کردم ماهیتاً یا شعر جهانی هم فرقی با هم ندارند. متوجه می شویم که شعر اصلاً جهان مجاز است و یک فرق اساسی اش با نثر این هست که نثر از جهان واقع و به صورت خبری و گزارشی حکایت می کنند. حالا فرقی ندارد چه منثور باشد، چه منظوم در شعر فرقی نمی کند چه قصیده، چه غزل، چه رباعی و چه شعر نوی با وزن و بی وزن. اما در نثر اگر همراه با حساسیت نویسنده به ظرائف و ظرفیتهای نثری / زبانی باشد، دیگر صرفاً خبری - گزارشی نیست. نثر داستانی هم که از جهان هنری حکایت می کند به شعر شباهت دارد. آنچه که فارق بین نثر و شعر هست، این است که شعر از زبان استعاره، مجاز، تشبیه، کنایه است، یعنی شاید بتوان گفت که از کاربرد دوم زبان استفاده می کند، نه از زبان گفت و گوی روزمره و گزاره های عادی زبانی که ما سلام و علیک یا

اختلاط یا رفع حاجت اجتماعی می‌کنیم. شعر از آن زبان استفاده نمی‌کند (مگر در شعر طنز و به‌ندرت). اتفاقاً ناقدان شعر بعضی وقتها می‌گویند که این شعر منطق نثری پیدا کرده، یعنی اُفت کرده، از حیز طبیعی خودش، جهان مَجاز، جهان کنایه، و فراتر از تحت‌اللفظ، سقوط کرده به جهان تحت‌اللفظ. شعر خوب تصویر دارد تصویر یا صور خیال در شعر همین در واقع زیبایی‌ها و زیورهای شعر هست که از رهگذر دانشهای زبانی شاعر ساخته می‌شود. شاعر حتماً حساسیت زیادی دارد. و ضمناً باید دانش نظری یعنی دستی در ادبیات‌شناسی و بلاغت و نقد ادبی داشته باشد. یعنی اینطور نیست که هر کس شاعر بود، شعرشناس بی‌بدیلی هست. اصلاً اینطور نیست. شما هر کدامتان دوستان شاعر دارید یا ممکن است خودتان شاعر باشید. ولی آیا همانقدر که شاعر هستید همانقدر هم شعر می‌شناسید؟ نه.

دانش نظری درباره هر زمینه‌ای صرفاً با پرداختن عملی به آن فرق می‌کند. همانطور که می‌توانیم دانش بیکران داشته باشیم، علامه دهر و فرزانه شهر باشیم اما شعرشناس نباشیم. همینطور هم کسی ممکن است شاعر باشد، اما حتی سواد نداشته باشد. این هم از عجایب جهان است که بسیاری شاعران، مثل شاطر عباس صبوحي اصلاً سواد نداشته‌اند. خوب من این مقدمه را بیشتر از این تفصیل نمی‌دهم. شما وقتی که با شعر انس دارید راه یافتتان به جهان حافظ آسانتر است. برای اینکه شما نصف راه را طی کرده‌اید. شما زبان شعر، منطق شعر و نگاه شعر را می‌شناسید. و آنگاه علوم بلاغت و رتوریک و نقد شعر ضرورت دارد، ولی آنها مثل دستور زبان می‌ماند. ما می‌توانیم شعر را بشناسیم بی‌آنکه لزوماً از رهگذر کتب بلاغت باشد. مثل این می‌ماند که ما درست حرف می‌زنیم یعنی اهل هر زبانی ادای مقصود می‌کنند. جملات درست می‌سازند ولی دانش دستور زبانی آنها خیلی پایین است. اصلاً اسم اجزاء جمله‌ها را که دارند به کار می‌برند به‌درستی نمی‌دانند. ولی در سطوح بالاتر علوم بلاغت و نقد شعر هم لازم می‌شود. در قرن حافظ یکی از علوم می

که درخشان بوده و رشد و رونقی شایان داشته علوم بلاغت بوده که مثلاً یکی از معاصران حافظ تفتازانی هست که مطوّل را نوشته در علوم بلاغت. مراد از علوم بلاغت عمدتاً همان سه علم یا فن معروف: معانی، بیان، بدیع است که بدیع با آرایشها کار دارد. مثلاً یک مراعات نظیر به کار می‌برد. یکجا «دست» به کار رفته یکجا «سر» یکجا «پا»، اندامهای بدن با هم و همجوار به کار رفته است. این مثلاً یک صنعت بدیعی است. معانی با طرز کاربرد، طرز ساختار جمله کار دارد. یعنی اینکه چرا یک چیزی مقدم می‌شود یک چیزی مؤخر می‌شود. چرا یک وقتی ایجاز به کار می‌رود؟ ایجاز چگونه پدید می‌آید. اطناب چگونه پدید می‌آید. یک وقت هست که اطناب بر ایجاز اولویت و رجحان دارد. ایجاز، گاه مخّل است یعنی قوطی در بسته و به اندازه جمله عادی هم ارزش ندارد. اما بیان مربوط به مجاز، زبان استعاره و کنایه و غیره و انواع تشبیهات و استعاره‌ها از جمله انسان‌وارانگاری، که اینها را می‌شناسیم. برای آشنایی با علوم بلاغت قرار شد من از منابع هم یاد بکنم لازم نیست که به مطوّل و کتابهای عربی یا کتابهای دشوار پیشینیان مراجعه بکنیم. کتابهای خیلی خوبی در روزگار ما نوشته شده. استاد همایی نوشته‌اند کتابهای نزدیک به نقد جدید، آقای دکتر سیروس شمیسا دوست دانشمند من کتابهای خوبی دارند. سبک‌شناسی شعر دارند. رساله‌هایی در زمینه انواع فنون و فرهنگ تلمیحات و اشارات دارند. یا جناب استاد دکتر کدکنی موسیقی شعر، و صور خیال در شعر فارسی و دهها اثر طراز اول دارند که تحول در آموزش صناعات و نقد ادبی و ادبیات‌شناسی به بار آورده. با این آثار هم در واقع ما به شعر حافظ نزدیکتر می‌شویم چرا که شعر حافظ خیلی شعر صناعی است. یعنی شعر پُر زیوری است. ادای مقصود ساده در واقع به نظر قدمای ما چندان هنری نبوده که صرفاً ادای مقصود بشود. پرداختن به ظرایف به اصطلاح ادبی یا صنایع ادبی بدیهی و طبیعی بوده. بسیار توجه می‌شده، مخصوصاً صنایع و بیان معانی به طرز بدیع. مثلاً در این شعر:

ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند

دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش

به جای اینکه بگویند باید مدام به ما باده پیمایی می گویند: دور ما بر عکس دور فلسفی تسلسل دارد. اینطور نیست که بی تسلسل باشد. با بیان یک اصطلاح در واقع کلامی یا فلسفی شعر را بالاتر برده است. یکی از لوازم انس با حافظ، سروکار داشتن مداوم با حافظ است. حالا من نمی گویم که فقط حافظ. ما بحثمان از حافظ است تأکید روی او داریم. سعدی هم به همین ترتیب. خیام هم که ۵۰ تا ۶۰ رباعی دارد، همینگونه است. واقعاً فکر می کنیم که مایک دور این را خوانده ایم مثل رمانی است که خوانده باشیم از همه زوایا و خفایاش باخبر می شویم و دیگر می گذاریم به طاق نسیان یا برای آنکه از جلوی چشممان دور شود، با ژستی سخاوتمندانه امانت ابد مدت می دهیم به دوستان. آری باید حافظ زیستی کرد. بنده قبلاً یک اصطلاح قرآن زیستی ساخته بودم، چون ضرورت داشت و یک مقاله تحت این عنوان نوشته بودم. حافظ زیستی هم همینطور است یعنی شما بایستی در ملازمت دیوان حافظ به سر ببرید. هر کس به نوعی.

من فکر می کنم که ۲۰۰ بیت غزل از حافظ، یا شاید بیشتر تا ۳۰۰ غزل از حافظ باشد که هنرمندان موسیقیدان خوش آواز ما آنها را به آواز و موسیقی خوانده اند. از قدیم الایام از عصر قاجار تا الآن که مثلاً آقای افتخاری هم اقلأ ۵ - ۶ غزل حافظ را از ایشان شنیده ام که به زیبایی می خوانند. استاد شجریان که جای خود دارند. یک جایی در کتابخانه ملی هست که اینها را فهرست می کنند. کسی اگر خیلی پیگیر این کار باشد می تواند تمام کتابشناسی و مشخصات این ۲۰۰ و ۳۰۰ باری را که غزل حافظ خوانده شده است، به دست بیاورد و همه را یک کاسه کند و مسأله کپی رایت (حق معنوی و مادی) خواننده و سایرین را هم باید بپردازد. البته آسان نیست. مگر اینکه یک نفر آدم خوش ذوق، اهل کسب و تجارت هم باشد و این را عرضه بکند. حالا ۱۰ تا

کاست یا کمتر یا بیشتر، یا یک CD نمی دانم چقدر حجم پیدا خواهد کرد، ولی یک گنجینه بی همتای هنری است که در واقع دو هنر دارد. هم شعر حافظ است هم آواز بنان یا شجریان و مثلاً ویولن صبا یا پیانوی معروفی و سنتور پایور یانی کسایی و غیره است. چند سال پیش وقتی که غزل «دوستی کی آخر آمد دوستان را چه شد» را استاد شجریان خواندند یک رکورد جدید در شمارگان نوار پیدا شد. از مرز یک میلیون نسخه گذشت و یک رویداد بزرگ فرهنگی بود.

یک نفر ممکن است اینگونه به حافظ نزدیک شود. بدانید که تأمل در هر غزلی که می خوانیم یا از خوشخوانان می شنویم به اندازه خواندن آن بلکه بیشتر اهمیت دارد. این انس با دیوان حافظ یکباره پدید نمی آید. ولی انسی است که شناخت شما از حافظ با گسترش فکری خودتان، فرق یعنی تحول و تکامل پیدا می کند. انس و شناخت مناسب حافظ همراه فرهنگ عمومی ماست. با انس بیشتر رشد بیشتری حاصل می شود. وقتی که با حافظ بطور خاص انس بگیریم، برخی از مشکلات به مدد خود حافظ حل می شود. یعنی کسی که شعر می خواند، می داند که ذره بیشتر کنایه از انسان و سالک است و خورشید خداوند است و... با موجودات شعری و رابطه اینها، آشنایی پیدا می کند. مشکلات حافظ را به مدد خودش فهمیدن یک اصل روشمندانۀ اصیل است. در قرآن هم همینطور است: «إِنَّ الْقُرْآنَ، يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً.» (بعضی از بخشهای قرآن روشنگر بخشهای دیگر است).

به این بیت توجه فرمایید:

می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

شاید تا حالا فکر نکرده باشید که این شعر کمی سخت است. این بیت از

این غزل است:

حسنت به اتفاق ملاححت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می توان گرفت

شاید شما بارها آن را خوانده باشید و متوجه دشواری آن نشده باشید. آدم با خودش می‌گوید صبا اینجا چه کاره است؟ نفسش در دهان گرفت یعنی چه؟ چرا گل مجازات شده؟ در نهایت؛ ما باید بدانیم که صبا با گل چه رابطه‌ای دارد؟ یکی از روابط شعری یا موجودات شعری، در شعر حافظ این است که بین غنچه و نسیم رابطه وجود دارد، در جهان‌شناسی قدما این اعتقاد بوده که مثلاً خورشید باعث پختن میوه‌ها می‌شود. حال به شعر دیگری از او توجه فرمایید:

ای صبا امشبم مدد فرما

که سحرگه شکفتم هوس است

می‌بینیم که صبا در شکفتن گل کاری انجام می‌دهد. یا هم چنین درست در ارتباط با همین مسأله می‌گوید:

چندان چو صبا بر تو گمارم دم همت

کز غنچه چو گل خرم و خندان به درآیی

این آشکارتر است. باید همت گماردن یعنی تمرکز قوای روحانی سالک را شناخت. تمام قوای معنوی را متمرکز می‌کنند برای برآوردن حاجتی. من مثل درویشان به تو همت می‌بندم مثل باد صبا. یک نظریه قدمایی می‌گوید که باد صبا باعث شکفتن گل می‌شود. گل می‌خواست ادعایش بشود که از روی یار زیباتر است. باد صبا هم که در شعر حافظ است باید شناختش. او پیام‌آور بین عاشق و معشوق است. و طرفدار هر دو. منظور از انس این است که نمی‌توان از بیرون باد صبا را شناخت. گل می‌خواست که روی دست یار من بلند شود، باد صبا که انیس یار من است، آمد اعتصاب کرد و حمایت کرد، نوزید، لذا غنچه نشکفته ماند. و در نهایت مجال مقایسه اصلاً پدید نیامد.

این مثالها زیاد است که به مدد شعری می‌شود شعر را شناخت. برای همفکر شدن با حافظ، و هم نگاه شدن با او، باید با حافظ همفرهنگ شویم و آن فرهنگ را بشناسیم. آنچه که حافظ را پدید آورد فرهنگ است، حافظ هم

خود فرهنگ خاص وسیعی را پدید آورده است.

برخی می‌گویند حافظ گاهی گرایش به شاه و شهنشاه دارد و گاه ندارد، گاه انتقاد می‌کند، گاه اظهار استغفار می‌کند، چیزی که ما می‌گوییم، حافظ فرشته نبوده، عالمی مثل ما داشته اما با ذهنی پیشرفته‌تر. گاهی «بوی بهبود از اوضاع جهان می‌شنیده» گاهی هم می‌گفته «که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع». شرایط متغیر است.

با انس با حافظ در می‌یابیم که ساقی در شعر حافظ یک آدم ساده‌ای نیست که فقط از صراحی و کوزه شراب را بریزد و به حافظ بدهد، بلکه شخصیت پیشرفته‌ای است، گاهی ساقی محبوب است، گاهی محبوب ساقی است. نمی‌دانیم ساقی مرد است یا زن، پسر یا دختر. گاهی استعاره از ذات خداوند می‌شود.

آن روز شوق خرمن گل دامنم بسوخت

کاش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت

پس همین ساقی را فرو کاهش دادن، شناختن اوست ولی با انس با حافظ نکات محو و تیرگی‌ها را در می‌یابیم.

انس امروزی ما برای شناخت حافظ کافی نیست، باید دانش دیروزی و زمینه فکری و پیشینه حافظ را در فرهنگمان بشناسیم، تا نقش و نگار فرهنگمان را در حافظ پیدا کنیم. حافظ خیلی به قرآن می‌پرداخته. حافظ چندگونه از قرآن تأثیر پذیرفته: ساختار، صورت آیه‌ها و استقلال معنایی آن، که هیچ سابقه‌ای برای آن در شعر کهن ما به میزانی که در شعر حافظ هست، نیست. از سوی دیگر نوعی خوشه - خوشه‌واری یک یا چند جمله‌ای و مدام از معنایی به معنای دیگر روی آوردن در قرآن کریم هست. حافظ هم ۶۰ سال با قرآن به سر برده، از آن تأثیر پذیرفته. گاهی تلمیح به کار می‌برد، گاهی ترجمه، گاهی تضمین، گاهی اقتباس؛

گنج قارون که فرو می‌رود از قهر هنوز

خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است

اگر کسی حضرت موسی(ع) و گنج قارون را در قرآن نشناسد، این شعر
برایش مثل یک خط سفید می ماند. او به یکایک انبیاء یعنی بیشتر انبیاء اشاره
پیدا یا پنهان دارد.

با که این قصه توان گفت که آن سنگین دل

کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

یا به این بیت توجه فرماید:

به چراغی مددی گر نکند آتش طور

چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

یا این بیت:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

برای انس با قرآن هم لازم نیست که ما امهات متون را در دست داشته
باشیم. امروزه ترجمه های قرآن خیلی خوب شده است. برعکس کسانی که
می گویند ترجمه های قدما چنین و چنان بوده، بنده توصیف بی تجربه و
تصدیق بلا تصورشان را نمی پذیرم. ترجمه قدما جسته جسته است. جسته و
گریخته است. تحت اللفظی است. این را از کسی که ۳۰ یا ۴۰ سال کارش
قرآن پژوهی با گرایش به ترجمه قرآن و مشکلات و تنگناهای آن است
بپذیرید. چون بحث ما استقلال آن نیست و گرنه روشن تر می کردم. من
ترجمه معاصران را توصیه می کنم به جای ترجمه های گذشتگان. هر چند
زیبایی های کلاسیکی پیدا می شود در ترجمه میبدی یا تاج التراجم یا ترجمه
سورآبادی یا ابو الفتوح رازی یا دیگران. ما امروزه ۸ تا ۱۰ ترجمه خوب قرآن
داریم. الآن دیگر ملالت بار نیست خواندن ترجمه قرآن. ترجمه قدما تقریباً
همه تحت اللفظی بوده، و کلاً از فقدان ثنوری، رنجور بوده و مترجمان
نمی دانسته اند که ساختار عربی با ساختار فارسی فرق دارد. فعل در عربی اول
می آید. نمی توانیم همان فعل را در فارسی اول بیاوریم. جمله کج و کوچ

می شود. واقعاً ما سالها در این خبط و خطا به سر می بردیم که فکر می کردیم واقعاً این ترجمه هایی که می خواندیم از قرآن یعنی همان تحت اللفظی بودن بهترین ترجمه هایی که از قرآن می شود انجام داد همان است. امروزه روز، روزگار متبرکی است. ما در حدود ۱۰ ترجمه دست و رو شسته بسیار مفهوم از قرآن کریم داریم که اصلاً بسته و گریخته نیست. کسانی که دست به این کار زده اند همه مترجمان حرفه ای هستند. خوب خیلی راحت می شود با یکی از این ترجمه ها، مثلاً ترجمه آقای آیتی، آقای خواجهی، ترجمه آقای دکتر جلال الدین مجتبوی، آقای فولادوند و ترجمه ای که آقای مسعود انصاری و ترجمه آیت الله مکارم، ترجمه آقای دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی شاعر معروف؛ یک ترجمه ناچیز هم بنده کرده ام. ترجمه آقای قمشه ای ترجمه پر عیب و اشکالی است. با اینکه چندان استقبالی از ترجمه های خوب بسیاری از معاصران نشده، از ترجمه مرحوم قمشه ای استقبال عظیمی شده. بنده ۸۰ صفحه انتقاد بر این ترجمه نوشتم، که در کتاب قرآن پژوهی منتشر شده. آقای قمشه ای دوست پدر بنده بودند و بنده با پسر ایشان آقای دکتر حسین الهی قمشه ای هم دوستی دارم. ولی بحث قرآن کتاب آسمانی ما عزیزتر از آن است که انسان با تعارف بگذراند و بعداً گواه عاشق صادق در آستین باشد. یکی از قرآن پژوهان کاردان زمانه ما مشغول ویرایش این کتاب شد، که ویراستار و قرآن پژوه حرفه ای است و ترجمه خود ایشان (ویراستار) در آستانه انتشار است. گفت زحمتی که من برای ویرایش این کتاب کشیدم چند برابر زحمت ترجمه خودم بود از قرآن، پس ببینید «رُبَّ شُهْرَةٍ لَا أَصْلَ لَهَا» (چه بسا چیزی مشهور ولی بی اساس باشد) و چیز مشهور را نمی توان به این راحتی از جامعه بیرون آورد یا همان را اصلاحش کرد یا ذهنها را اصلاح کرد. نگاهها را نسبت به آن انتقادی کرد. سپس که ترجمه ویراسته مرحوم قمشه ای به همت ایشان (آقای حسین استاد ولی) منتشر شد بنده نقد دیگری در حدود ۲۵-۲۰ صفحه بر آن نوشتم حاکی از اینکه هنوز بیش از نیمی از اشکالات و

اشتباهات در ترجمه باقی مانده. اخیراً در سال ۱۳۸۰ برای چندمین بار فرزند عالیقدر مترجم عالی‌مقام یعنی آقای دکتر حسین الهی قمشه‌ای آن را با ویرایش خود با چاپ زیبای انتشارات روزنه منتشر کرده‌اند، اما حتی غلطهایی که ویراستاران و منتقدان بی‌غرض، به‌درستی گرفته‌اند، همچنان باقی مانده است.

حال بهتر است به شرح و توضیح یک بیت مشهور و دشوار دیگر حافظ بپردازیم.

عشقت رسد به فریاد و ر خود به سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت

۶۰۰ سال فرصت بوده هیچکس نیامده شرح بکند که این چهارده روایت چیست؟ که حافظ به آن نازیده. خیلی کارها نشده بود. «کم ترک الاول للآخر» (مصراعی عربی است، که می‌گوید چقدر گذشتگان برای آیندگان کارهای انجام نشده گذاشته‌اند). مرحوم قزوینی چند سطری نوشته بود. بنده هم مقاله مفصلی که در نشر دانش چاپ شد، بعداً در همین کتاب شرح حافظ (حافظ‌نامه) تجدید چاپ شده. آنجا روشن کردیم که هفت نفر به نام قراء سبعة بودند. ۷ قاری بزرگ یا مقری بودند، قرائت‌شناس بزرگ بودند. هر کدام دو تا راوی داشتند. مثلاً عاصم یکی از آنها بود. حفص هم یکی از آن چهارده تاست. خوب ما اکنون قرائت حفص از عاصم یعنی یک راوی از یک قاری را گرفته‌ایم و در جهان اسلام همه به کار می‌بریم. اما جور دیگر هم هست در مغرب جهان اسلامی قرائت ورش از نافع جانشین حفص از عاصم شد. همینطور قرائت قالون از نافع.

حافظ می‌گوید که من نسبت به آن روایت‌هایی که آن هفت نفر یعنی چهارده نفر از هفت نفر روایت کرده‌اند، استحضار ذهنی دارم، یعنی من می‌دانم قالق الإصباح یا قالق الأصباح رجحان دارد و کدام از کیست. قول هر یکی از ۱۴ نفر را می‌دانم. من پیگیر شدم دیدم بین ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ دگرخوانی یا اختلاف

قرائت وجود دارد که حافظ به اینها آگاهی داشته و این شعر را چقدر بد می خواندند، می گفتند (عشقت رسد به فریاد) یعنی با تکیه به روی «فریاد»، که یعنی عشق تو اوج می گیرد. اصلاً حافظ نمی خواهد این را بگوید. حافظ می خواهد بگوید اگر اینقدر پیش بروی که من رفتم و عمری را در علوم قرآنی گذاشتم و در چهارده روایت استاد شدم «هنوز اول عشق است اضطراب مکن». هنوز همچون من به جایی نمی توانی برسی. باز تعیین کننده این نیست. اگر نه در واقع قاریان قرآن بایستی مثلاً بزرگترین علمای اسلامی باشند. به خاطر اینکه به قرائت قرآن می پردازند ولی می بینیم نه، قاری بودن هنوز درجه کوچکی است. از آن بالاتر مُقَرِّی هست از آن بالاتر قرآن شناس، حافظ قرآن، مفسر قرآن، هست و کسی که این تلمیحات را مثل حافظ به کار می برد که دیگر اوج انس با قرآن است. اما معنی اصلی شعر که می شود اگر اینها را هم بدانیم (ور خود یعنی «حتی اگر») مثل حافظ چهارده روایت قرآن بدانید باز کافی نیست عشق است که باید به فریادت برسد. البته عشق الهی، نه عشق زمینی. اگر یک عمر نماز شب بخوانی شاید به پای آن نرسد که یک دستگیری کوچکی از در مانده ای بکنی. این است که نجات می دهد. نه اینکه ۵۰ سال بلند شده ای و با آن دشواری نماز شب خوانده ای. آری یک پیچ زبانی این شعر داشته که باعث بدخوانی شده بود. یعنی عشق به فریاد تو می رسد، نه عشقِ تو به فریاد می رسد. این جهش ضمیر دارد. مثلاً سعدی هم می گوید: «فرشته ایت نماید به چشم، کروی» یعنی «فرشته ای کروی به چشمت می نماید». این مسئله جابه جاشدن ضمیر هست که وقتی با شعر انس داشته باشیم اینها همگی حل می شود. می فهمیم که ساختار جمله ممکن است در شعر همیشه مثل ساختار نثر نباشد. آن زمانی که ساختار تغییر کرد، گول نمی خوریم. یعنی جهش ضمیر را به جا می آوریم. کسی گفته است ممکن است منظور از چهارده روایت چهارده معصوم باشد. که از نظر من توهین به چهارده معصوم است. یعنی گفته می شود که اگر تو متمسک به چهارده معصوم بشوی باز فایده

ندارد. و معنی شعر خراب می‌شود و دیگر اینکه حافظ شیعه نیست. و درباره مسئله اندیشه‌های دینی حافظ و اینکه حافظ نهایتاً چه اعتقادات دینی داشته و مخصوصاً اینکه حافظ شیعه بوده یا سنی؛ و در هر حال برای شیعیان اینقدر عزیز بوده، اگر مجالی باشد در فصل/مقاله دیگر توضیحات دیگری خواهم داد. حافظ گرایش زیادی به شیعه دارد ولی شیعه نیست.

از سوی دیگر ۲۰۰ مورد اختلاف قرائت در دیوان حافظ هست. در شعر حافظ پر از اختلاف قرائت (یا به تعبیر من دگر خوانی مثل: «گوهر معرفت آموز که با خود بیری» یا «گوهر معرفت اندوز که با خود بیری» است.

حافظ پژوهی که در روزگار ما رشد کرده و بیشتر هم دارد رشد می‌کند همین است که بسی بیش از ۲۰۰ مورد اختلاف قرائت در دیوان حافظ هست (کتاب ابیات بحث‌انگیز حافظ، اثر دکتر قیصری، یا همچنین دیوان حافظ با قرائت‌گزینی انتقادی هاشم جاوید و ب. خرمشاهی) در کتاب اخیر، استاد هاشم جاوید، حافظ‌شناس معاصر و اهل شیراز - بزرگترین حافظ‌شناسی که از شیراز، شهر حافظ برخاسته با کمک ناچیز این بنده یک دیوان جدید تصحیح کرده‌ام منتهی از بس دیوان حافظ زیاد است ما آمده‌ایم فقط روی این مباحث که (معرفت آموز/ معرفت اندوز، شکستگان/ نشستگان) کدام و به چه دلیل درست است؟ دلایل عقلی، نقلی همه جور، هر جور که استدلال می‌شود گردآورده‌ایم. بر ترجیح قرائتی بر قرائت دیگر. سؤال می‌شود در مورد بیت «عشقت رسد به فریاد» آیا ایهام به کار رفته یا نه. شعر به درجه‌ای از کمال هنری می‌رسد که دو معنی را ادا می‌کند، بدون اینکه مثلاً یکی دورتر و یکی نزدیکتر، یکی برتر باشد، یکی فروتر. ولی دو یا بعضی وقتها در حافظ سه معنی می‌دهد. یعنی آنها معنی مستقل می‌دهد و هیچ‌کدام ناروا نیست. منتهی یکی از آنها برتر است، برای هم فکر شدن، هم فرهنگ شدن با حافظ کافی بلکه لازم است. خوب حافظ اهل علم کلام بوده یعنی عقیده‌شناسی یا الهیات. یکی از استادان آن زمان قاضی عضد ایجی استاد حافظ بوده یا لااقل مصاحب

چگونه با حافظ انس بگیریم؟ ... / ۱۸۵

حافظ بوده است. یکی از مهمترین کتابهای روزگار در کلام اشعری پدید آورده به اسم مواقف.

دگر شهنشہ دانش عضد که در تصنیف

بنای کار مواقف به نام شاه نهاد

که منظور شاه شیخ ابواسحق است. یکی از کتابهای همیشه خوان حافظ همین مجموعه کلام اشعری بوده. کتابی است که یک فصلش در باب صفات الهی است یکی در مورد جبر و اختیار است. آنهایی که به جبر مایل تر هستند یا به اختیار باید از مبانی کلامی - عقیدتی حافظ (به ویژه کلام اشعری که یکی از شاهکارهایش همین مواقف است) باخبر باشند.

پیش از اینم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو در این نکته خوش استدلالی است

خوب جوهر فرد چه بود؟ می دانیم همان است که امروز بدان اتم می گوئیم. من شک ندارم که یک جزء لایتجزی وجود دارد. می رسیم به جایی که دیگر از آن کوچکتر نمی شود؛ حافظ می گوید دهان تو دلیل وجود جوهر فرد است. این مبالغه در کوچک انگاری دهان معشوق از ش دهها مضمون بیرون آورده. یا کمر یار را از موباریکتر و هیچ می انگاشتند. خوب اینها به جهان اشعری مربوط است.

حافظ اشارات دینی و اخلاقی هم زیاد دارد. کیمیای سعادت یکی از منابع فکری اوست. غزالی هم مشرب حافظ بوده، هم اشعری و هم شافعی. یعنی در فقه پیرو شافعی بوده و در کلام پیرو اشعری.

معرفی بعضی منابع حافظ پژوهی

من چند منبع نام می برم؛ عصر حافظ را نیز باید بشناسیم. اگر قرار باشد فقط به یک کتاب از عصر حافظ پردازیم، این سلسله ها که آمدند و رفتند آل مظفر، آل اینجو، ابواسحاق کی بوده؟ شاه شجاع و شاه منصور؛ چرا اینقدر

مناسباتشان با حافظ نزدیک بوده؟ یکی از بهترین کتابها که نوکلاسیک است، تاریخ عصر حافظ، بحث در آثار و افکار حافظ است. که مرحوم دکتر قاسم غنی تهیه کرده‌اند. هنوز تاریخ بهتری نداریم. درباره عرفان حافظ، باید پیشینه و تاریخ عرفان را بشناسیم. اگر هیچ کتابی در زمینه عرفان و تاریخ آن مطالعه نکرده‌اید من کتاب ارزش میراث صوفیه دکتر زرین کوب را توصیه می‌کنم. در ضمن این کتاب غنی برادر یا خواهر هم دارد که تاریخ تصوف است.

یک دوره تصوف اسلامی را از منشأ و سیرش تا قرن هشتم دربردارد، که تصوف خانقاهی را تا قرن هشتم هجری همه را بیان می‌کنند. اما خوب زندگی حافظ و اینکه اصل و نسبش، خانواده‌اش که بودند، زن و بچه داشته یا نداشته؟ حتی در سه غزل او نشان می‌دهد که داغ عزیزی در دل دارد.

یکی از بهترین زندگینامه‌ها اگر یک اثر یاد بکنم حافظ شیرین سخن دکتر معین است. که اخیراً خانم دکتر مهدخت معین، دختر دانشمند آن بزرگمرد، این کتاب را که یک جلد بود با افزایش یادداشتهای ایشان در دو جلد منتشر کرده‌اند. و من هم یک ویرایش گونه‌ای کرده‌ام. قبلاً گفتیم که حافظ خیلی به شعر گذشتگان مأنوس بوده است، که نیمش از عربی و نیمش فارسی بوده ولی به دو دیوان که یکی اثر سعدی و دیگری دیوان خواجو را یاد می‌کنم. اگر قرار بود زندگینامه دومی هم برای حافظ یاد بکنیم، کوچه رندان اثر استاد زرین کوب است.

برای مدخل شعر و اندیشه حافظ یکی از بهترین کتابها مکتب حافظ دکتر منوچهر مرتضوی است استاد و رئیس پیشین دانشگاه تبریز. اول بار مفاهیم کلیدی حافظ را ایشان مطرح کردند. مثل رندی، ملامتیگری، عشق، شیخ صنعان، جام جم. سال ۴۵ اولین بار بود که این کتاب منتشر شده. از کتابهایی که ارزش کلیدی و راهنمای تحقیق دارد کتاب‌شناسی حافظ از آقای دکتر مهرداد نیکنام است که شاید چاپ دوم آن که بیش از دو برابر حجم چاپ اول است،

انشاءالله زودتر از کتاب حاضر منتشر شود. یکی دیگر حافظ‌شناسان و حافظ‌پژوهی آقای دکتر رادفر. منبع دیگر جمع پریشان آقای علی اکبر رزاز در دو جلد که نایاب است.

اگر بخواهیم لفظی را در حافظ پیدا کنیم، شادروان خانم دکتر صدیقیان فرهنگ‌واژه‌نمای حافظ تدوین کرده‌اند. یعنی واژه‌های حافظ را نشان می‌دهد. «می» اگر ۱۳۰۰ بار در حافظ به کار رفته با یک مصراع آورده‌اند. امیرکبیر چاپ کرده، فرهنگ واژه‌نمایی هم آقای مهندس بهرام اشتری، به کمک کامپیوتر، ترتیب داده‌اند که چون هنوز چاپ نشده من چیزی نمی‌گویم. اما ما بعضی وقتها در لغات حافظ گرفتاری داریم اگر لغت عرفانی باشد مثل پیر، سالک، میخانه، خانقاه باشد کتاب آقای احمد علی رجایی فرهنگ اشعار حافظ به کار می‌آید. در مورد واژه‌نامه‌های حافظ ۵ تا ۶ اثر بیشتر داریم. بهترین آنها کلک خیال‌انگیز اثر دکتر پرویز اهور (ویرایش دوم در ۴ جلد). کتابهایی هست که می‌شود از آنها مشکلات حافظ تلمیحات و اشارات اینها را پیدا کرد مثلاً قبس یا موسی یا وادی ایمن کارهای دکتر شمیسا است فرهنگ اشارات، فرهنگ تلمیحات. دانشنامه ادب فارسی هم خوب است که استاد حسن انوشه با ۵۰ نفر از اهل علم و ادب فراهم کرده تا حال ۶ جلد درآمده و جلد‌های بعدی در حال انتشار است. و جلد سوم آن فرهنگ‌نامه اصطلاحات ادبی است.

فرهنگ‌های دیگر هم داریم یکی از آنها را آقای دکتر دادبه زیر چاپ دارند. ایشان حافظ‌شناس هم هستند. که «فرهنگ کلامی» دارند. آری برای همینکه دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش که قبلاً گفتم یک اصطلاح کلامی است، می‌شود به آن رجوع کرد. غیر از آنها برای پیدا کردن همین مسئله لغت‌نامه دهخدا، یا فرهنگ معارف اسلامی آقای سجادی و تعریفات جرجانی (عربی، با ترجمه فارسی) و کشاف اصطلاحات‌الفنون (عمدتاً عربی با مدخلها و مقالات و منقولات فارسی) و دایرةالمعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین

مصاحب هم مرجعهای جوابگوی مهمی هستند، به شما جواب می دهند.

شرح حافظ بعضی وقتها شرح مشکلات است. یعنی شرح گزینشی و یا شرح سراسری من از هر کدام ۳ یا ۴ تا کتاب یاد می کنم. یک کتاب کم حجمی هست از بنده بنیاد فارس شناسی با نام حافظ و قرآن چاپ کرده است. (که مقالاتش با تجدید نظر در کتاب حاضر آمده است). کتاب حافظ و قرآن آقای ضرغام فر هم هست که نایاب است. اما شرح گزینشی بانگ جرس، پرتو علوی؛ آئینه جام، دکتر زریاب؛ حافظ جاوید، هاشم جاوید؛ شرح اشارات حافظ، علی اکبر رزاز (زیر چاپ)؛ لطف سخن حافظ، محمود رکن. اما شرحهای کامل:

چند تا شرح سراسری داریم شرح سودی کم فایده است؛ شرح خطیب رهبر ساده ترین شرح است، شرح در جستجوی حافظ، رحیم ذوالنور، شرح دکتر حسینعلی هروی به نام شرح غزلهای حافظ (۴ جلد)، حافظ نامه از نگارنده این سطور در ۲ جلد، که ان شاء الله چاپ سیزدهم آن همزمان با این کتاب، منتشر می شود. اخیراً هم شرح آقای جلالی منتشر شده است.

در تصحیح دیوان بیش از سیصد چاپ از حافظ داریم. حدود ۲۲۰ سال هم از اولین چاپ حافظ می گذرد. مهمترین تصحیحها: قزوینی - غنی؛ جلالی نایینی که سه تصحیح دارند (بهترین آن، آخری اش با نورانی وصال) تصحیح خانلری (سه تصحیح دارند)، نیساری (سه تصحیح دارند بهترین آنها سومی است بر مبنای ۴۸ نسخه قرن نهمی) از برجسته ترین هاست. حافظ به سعی سایه اوج تصحیح تا امروز است. بعد از سایه نسخه ای مبتنی بر ۸ نسخه بیرون آمد که هم نسخ کهن و هم روش پیشرفته ای داشت که تصحیح دو جلدی رشید عیوضی بود. حافظ شاملو جزء حافظهای ذوقی و مردم پسند است. اخیراً چند چاپ قابل توجه داریم یکی نسخه ای که گفته می شود مکتوب به سال ۸۰۳ ق است (؟) (نسخه تاشکند به کوشش سیدصادق سجادی و علی

چگونه با حافظ انس بگیریم؟ ... / ۱۸۹

بهرامی و کاظم برگ‌نیزی، در دو قطع با حواشی مفید و موجز) و یک تصحیح
مهم دیگر دیوان فریدون میرزا، فرزند سلطان حسین بایقرا است که به کوشش
علمی و تعلیقات ارزنده هفت‌ساله جناب احمد مجاهد از سوی دانشگاه
تهران منتشر شده است.

